

یادداشت

تقویت فرهنگ گفت وگو

محمد صادقی

هانس کوچلر ، استاد فلسفه دانشگاه اسپنبروک در اتریش ، با نگاهی منتقدانه نسبت به برخورد غرب با سایر تمدن‌ها می گوید : «در عصر جدید ، غرب و در راس آن ایالات متحده به عنوان سخنگوی خودخوانده آن ، از طریق به اصطلاح «نظم جدید جهانی» می‌کوشد گفتمان جهانی دربارهٔ دموکراسی و حقوق بشر را به انحصار خود درآورد . فروپاشی نظام سیاسی رقیب یعنی کمونیسم شوروی به غرب اجازه داده است تا آنجا که به مساله اساسی ارزش‌های فرهنگی و حقوق بشر – و به طور خاص دموکراسی – مربوط می‌شود ، خود را در موضعی پبندگه می‌تواند به خود «تبریک بگوید» . گفتمان دفاعی که با نظریه «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما مدتی کوتاه پس از پایان جنگ سرد شکل گرفت ، با پارادایم «نظم تمدن‌ها»ی ساموئل هانتینگتون تکمیل شد که نمودی است از تمایل امریکا به ادعای رهبری جهان غرب در حرکت به سمت ایجاد تمایز میان خود» و «دیگری.»^۱

هرچند فرهنگ و تمدن نوین غرب به پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی در زمینه‌های مختلف دست یافته اما به نظر می‌آید که همواره نشانمانداران به خودبترتیبینی و خودمداری نیز شده که موجب شده در رفتار با دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها گاهی نگاه مناسب و خردمندانه‌یی نداشته و دیگران را نادیده‌انگار و در تحلیل و بررسی جهان آشفته کنونی از واقعیت‌ها فاصله گرفته و به اقدامات پرشش‌برانگیزی روی آورد .

نیک می‌دانم که همواره نشانمانختن یکدیگر و گام برداشتن در جهت شناخت «دیگری» به برخورد و رویارویی می‌انجامد و به این خاطر که «خودشیفتگی غرب» مانعی شده تا تواناند از شناخت درستی نسبت به دنیای پیرامونش برخوردار شود ، موضوع حساسیت فراوانی می‌یابد . اگر نگاهی مستفانه به جهان امروز داشته باشیم ، می‌بینیم رویکرد تازه غرب و به ویژه امریکا پس از تهاجم وحمپتانه یازده سپتامبر و در ادامه آن ، برگزیدن پاسخ‌های خشن چندان هم سودمند و واقع‌بینانه نبوده است و آسیب زیادی به روابط غرب در درون آن و روابط غرب با دنیای پیرامونی‌اش وارد آورده است ، چنان‌که زیگنیکو برژینسکی با انتقاد از نگاه سپاه و سفید سیاستمداران به جهان‌که تکرار عبارات‌هایی مانند «هر که با ما نیست ، بر ماست» از زبان ریاست جمهوری امریکا از نمونه‌های برجسته آن به شمار می‌آید ، به نکته ظریف دیگری نیز می‌پردازد :

«در تحلیل‌های نظری‌جاه‌طلبانه‌تر از حوادث یازده سپتامبر اکثراً به افکار اسلامی اشاره می‌شد ، آن هم اشاره‌یی مبهم و کلی ؛ و افکار اسلامی طوری نشان داده می‌شد که از لحاظ مذهبی و فرهنگی با مدرنیته غربی (و به خصوص امریکایی) در تضاد بود . البته دولت بوش تا حدی علاقتان عمل کرد و در حالت کلی از مرتیض‌دانستن تروریسم با اسلام اجتناب ورزید ، و ذقت کرده است بر این نکته تأکید کند که خود اسلام در این جریان‌ها مبراز دولت و حامیان دولت بوده است . اما برخی از حامیان دولت در مورد این تمایز دقت کمتری به خرج داده‌اند . آنها فوراً تلاش‌هایی را به راه انداختند که نشان دهند فرهنگ اسلامی در مجموع آن قدر در تضاد با غرب قرار دارد که زمینه مناسبی را برای خشونت‌های تروریستی علیه امریکا به وجود آورده است .»^۲

اشاره برژینسکی به این موضوع حساس نشان‌دهنده نگاه‌های نادرست و در نتیجه تصمیم‌سازی بر اساس توهم از سوی غرب و به ویژه امریکا است که شورویخانه اگر از شدت آن کاسه نشود ، جهان را به سمت و سوی مسیرهای مه‌آلود و ناپایدار رهنمون می‌سازد . . .

به هر ترتیب ، شرایط دشوار جهانی و افزایش کشتار انسان‌ها در این سو و آن سوی گیتی ، به بهانه‌های مختلف مانند ستیز با غرب ، مبارزه با تروریسم و . . . تا اندازه‌یی ، اندیشه‌های صلح‌جویانه را در تنگنا قرار داده است اما نباید فراموش کنیم که تلاش برای استقرار صلح و آرامش جهانی در چنین زمان‌های است که معنا و ارزش دارد . این روی یکی از گام‌هایی که می‌تواند دنیا را از گرفتاری‌های مریکود بفرهاند و زمینه صلحی پایدار را فراهم آورد ، تقویت فرهنگ گفت‌وگو است .

گفت وگو ، از این جهت که مکالمه‌یی هدفمند برای حل مساله یا مشکلی است که شرکت‌کنندگان در آن به فهم و نقد سخن یکدیگر می‌پردازند (و به شناخت بهتر و عمیقی از یکدیگر می‌رسند) ، راه‌حل نهایی و مسالمت‌آمیز برای رسیدن به وضعیت مطلوب در جهان امروز به شمار می‌آید . از این رو ، شایسته است اهل فرهنگ و اندیشه در سراسر گیتی نسبت به پیشنهاد انسان‌دوستانه و مداراجویانه ایران (گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها) دقت و توجه بیشتری داشته باشند و آن را به عنوان یکی از راهکارهایی که توانایی سامان بخشیدن به اوضاع نازآرام جهان را دارد ، تقویت و پشتیبانی کنند . همچنان‌گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در فرآیند جهانی شدن (و هدایت درست آن با مشارکت همه ساکنان گیتی) نیز گزینه مناسب و بهتری به نظر می‌آید ، چرا که هدف از گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها ، شناخت بهتر ساکنان گیتی از یکدیگر است که خود به خود راه به سمت جست‌وجو و کشف حقیقت را هموار می‌سازد و مهم‌تر اینکه نسخه‌یی از پیش آماده شده را به جهانیان ارائه نمی‌دهد و همگان را با نگاهی برابر به چاره‌اندیشی پیرامون مسائل گیتی فرا می‌خواند .

پی‌نوشت‌ها:-----

۱- **دالمایر ، فرد و . . .** ، **گفت‌وگوی تمدن‌ها : اندیشه ، دانش ، عمل ، ترجمه بهرام مستقیمی و حمیرا مشیرزاده ، تهران ، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۸۴ ، ص ۴۶ .**

۲- **برژینسکی ، زیگنیکو ، انتخاب : اسطه با رهبری ، ترجمه ابرحسین نوروزی ، تهران ، نشر نی ، ۱۳۸۶ ، صص ۴۸-۴۷ .**

ادامه از صفحه۵-----

– شما برای تبیین نظریه‌تان به یک روش علمی متوسل می‌شوید . در اینجا نقضی وجود دارد .

شما فکر می‌کنید که علم چیزی غیر از نظریه است؟ علم هم همین است .

– اما علم نمی‌تواند جبرگرایی را ثابت کند ولی نظریه شما معطوف به جبرگرایی است .

پس شما از جبرگرایی که دنبال نظریه من می‌آید می‌ترسید . . . قبول دارم . من خودم شوکه شدم وقتی دیدم چنین چیزی در نظریه ماتریس می‌آید . اما چندان نباید ترسید . نظریه ماتریسی می‌گوید ما آدم‌ها در رابطه با کانون‌جاذبه مثل ذرات فیزیکی هستیم و فرقی بین علوم انسانی و علوم طبیعی در این رابطه نیست . با شجاعت می‌گوید وقتی راجع به کانون جاذبه حرف می‌زنید هیچ فرقی بین آدم و ماده نیست . یعنی آدم‌ها در رابطه با کانون جاذبه زیبایی‌شناختی همان رفتار ماده را در میدان گرانش نشان می‌دهند .

– این همان حرف پوزیتیویست‌ها است .

من کاری به پوزیتیویسم ندارم . این حرف من است ولی در رابطه با چیزهایی که ربطی به کانون‌جاذبه ندارد ، منافع افراد و گروه‌ها در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند . در آنجا کاملاً انتخابی رفتار می‌کنند . در رابطه با کانون جاذبه برای فرار از کار نسیب و در رابطه با منافع آزادی هست و اخلاق هم آنجا مطرح می‌شود و در کانون جاذبه ما چیزی به نام اخلاق نداریم زیرا آنجا منطقه حاکمیت بی‌چون و چرای فرارزش‌ها است . بنابراین من اینها را از هم جدا می‌کنم . اگر این مساله شما را می‌ترساند می‌توانید مخالف باشید .

– حالا نسبت این دو تا را به هم چگونه پیدا می‌کنید؟

چه نسبتی؟

– چون شما در یک جا وقتی از کانون جاذبه‌ها صحبت می‌کنید از جبرگرایی می‌گویید و وقتی از اختلاف منافع حرف می‌زنید ، می‌گویید اخلاق وجود دارد یعنی در جایی که اختیار وجود دارد اینجا بحث کلیشه‌یی جبر و اختیار پیش می‌آید . باید این دو به هم متصل باشند و نمی‌توان گفت که اینها دو پارادایم کاملاً متفاوت هستند و جدا از هم عمل می‌کنند . در واقع یکی باید تحت‌تاثیر و سیطره دیگری قرار بگیرد .

نظریه من می‌گوید که آدم‌ها در هر دوره‌یی جذب یک کانون جاذبه واحد هستند و این عمومی است . رفتارشان در آن رابطه کاملاً عامی ، یونیفرسال و سراسری است ، اختیاری هم از خودشان ندارند . اصلاً آن کانون جاذبه را نمی‌بینند و هیچ اشعاری به آن ندارند و حرف‌هایی که درباره آن می‌زنند رازواژه است . ولی وقتی در این کانون جاذبه قرار می‌گیرند ، دنبال منافعتشان هستند و اختلاف منافع اکثریت و اقلیت و دسته‌بندی‌های سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی پیش می‌آید .

– می‌گویید آن اختلاف منافع ربطی به کانون جاذبه ندارد ، در حالی که خود آنها هم می‌توانند یک کانون جاذبه باشند .

ببینید ما عنوان خودی است ، البته امروزه این که بگوییم این سوال خوبی است خیلی کلیشه‌یی شده است . چرا فکر می‌کنید علم و ایمان دو چیز متفاوت‌اند؟ اگر کتاب تاماس کوبد به نام «ساختار انقلاب‌های علمی» را که به فارسی نیز ترجمه شده است بخوانید ، می‌بینید که او پدایش هر پارادایم جدید علمی را ابتدا به ساکن به ایمان و شهود متناسب می‌کند . شما به یک پارادایم جدید علمی از راه منطق و با اصلاح از راه علمی نمی‌رسید بلکه به آن با طور شهودی می‌رسید . به عبارت دیگر خود را رها از منطق و علم می‌کنید و از یک نظام الگویی اندیشگی به نظام الگویی اندیشگی دیگر پرش می‌کنید زیرا آنچه در یک پارادایم درست ، منطقی و موجه با بنا جاذبه احترام تسخیر شده‌اند اما خودشان به این تسخیرشدگی آگاه نیستند . چرا آدم‌های اوایل قرن بیستم چنین نبودند ، می‌دانیم که اگر در آن موقع اوضاع و احوالی مشابه زمان ما بود فوتوریست‌ها نمی‌توانستند بیانیه‌شان را با آن جملات توهین‌آمیز ردیف کنند . من وقتی از کانون جاذبه صحبت می‌کنم آن را به مثابه یک نقطه اتکای ارزشمندی می‌دانم که بدون آن نقطه واحد برپایی یک فضا امکان‌ناپذیر است . اما وقتی که فضا تشکیل شد در درون آن فضا ، روابط قدرت بین افراد و گروه‌ها ساختار آن فضا را می‌تند . افراد درون این ساختار قدرت بر اساس اخلاق و منافع‌شان رفتاری می‌کنند که به اخلاقی و غیراخلاقی تقسیم می‌شود . ماتریس من می‌گوید قواعد اخلاقی هم فضا توسط فرارزش‌های آن فضا محدود و مشخص می‌شود .

– در مورد کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها چه چیز بنیویروالی بوده که اینها را جذب می‌کرده است؟

در آن زمان فعالیت اقتصادی برای همه جذاب شده بود به گونه‌یی که هدف متعالی زندگی را همانا نفس فعالیت اقتصادی و انباشت ثروت می‌شمردند . نگاه ماتریسی من می‌گوید اگر چیزی تبدیل به کانون جاذبه شود اکثریت و اقلیت ، مذهبی و غیرمذهبی و کاتولیک و پروتستان را بدون تمایز مجذوب و مسحور خود خواهد کرد بنابراین می‌توانیم بگوییم جنبش پروتستانتیسم جنبشی بود که بقایای روابط قدرت قرون وسطایی و از آن میان اقتدار پاپ و کلیسا را به مبارزه طلبید و ایمان به پاپ و کلیسا را که در آن زمان بسیار توخالی و غیرجذاب شده بود به طوری که خود مقوله ایمان مسیحی به نظر می‌رسید دیگر پوک و توخالی‌شده است ، تبدیل به ایمان تازه‌نفس و پرنارژی و بسیار جزئی و منسجمی می‌کرد که هر چند پاپ و کلیسا رانی و طرد کرده‌اما به قول مارکس این کار را کرد تا خانه هر مومن مسیحی را تبدیل به یک کلیسا کند . اما اگر بگوییم که جنبش پروتستانتیسم در مقایسه با کاتولیسیسم به انباشت ثروت و فعالیت اقتصادی‌به عنوان هدف غایی فرد مسیحی کمک کرد نتیجه‌گیری درست و دقیقی نکرده‌ایم . در مورد پروتستانتیسم می‌توانی بگویی شورشی علیه اقتدار کلیسا را نداشتند و تمامی آن ساختار کلیسا را به هم ریخت ولی از نظر انباشت ثروت این مورد مشترک بودند .

گفت‌وگو با بهمن بازرگانی

روایت ماتریسی از ماکس وبر



عکس: آیین رهبر

کند و برای این که بتواند ساختار قدرت را عوض کند مجبور بوده است بر یکی از خصلت‌های کاتولیسیسم یعنی نفی امور دنیوی انگشت بگذارد تا بتواند ساختار قدرت را به دست بگیرد . ماکس وبر هم به نظر می‌آید از همین زاویه به مساله بردازد از سوی دیگر طبق نظر شما وارد کانون جاذبه نوین می‌شوید که توجهی به آن نداریم و آن را نمی‌بینیم زیرا ما هنوز درگیر اثرات و عوارض کانون جاذبه پیشین هستیم و در واقع هنوز روی ما به کانون جاذبه پیشین است اما هر لحظه از آن دورتر می‌شویم . بدون آن که ببینیم ، داریم وارد فضای جدیدی می‌شویم . این را بعدها می‌فهمیم ؛ زمانی که توسط کانون جاذبه جدید تسخیر شده‌ایم و پارادایم فضایی که در آن هستیم دگرگون شده است .

– دو سه چیز ذهن من را آزار می‌دهد ؛ یکی قضیه علم است چون به نظر من علم به ماتریس نمی‌تواند علم گراو مبتنی بر علم باشد و نمی‌تواند از طریق علم خودش را ثابت کند . وقتی که بحث ایمانی می‌کنید آنجا دست علم کوتاه می‌شود .

این سوال خوبی است ، البته امروزه این که بگوییم این سوال خوبی است خیلی کلیشه‌یی شده است . چرا فکر می‌کنید علم و ایمان دو چیز متفاوت‌اند؟ اگر کتاب تاماس کوبد به نام «ساختار انقلاب‌های علمی» را که به فارسی نیز ترجمه شده است بخوانید ، می‌بینید که او پدایش هر پارادایم جدید علمی را ابتدا به ساکن به ایمان و شهود متناسب می‌کند . شما به یک پارادایم جدید علمی از راه منطق و با اصلاح از راه علمی نمی‌رسید بلکه به آن با طور شهودی می‌رسید . به عبارت دیگر خود را رها از منطق و علم می‌کنید و از یک نظام الگویی اندیشگی به نظام الگویی اندیشگی دیگر پرش می‌کنید زیرا آنچه در یک پارادایم درست ، منطقی و موجه با بنا جاذبه احترام تسخیر شده‌اند اما خودشان به این تسخیرشدگی آگاه نیستند . چرا آدم‌های اوایل قرن بیستم چنین نبودند ، می‌دانیم که اگر در آن موقع اوضاع و احوالی مشابه زمان ما بود فوتوریست‌ها نمی‌توانستند بیانیه‌شان را با آن جملات توهین‌آمیز ردیف کنند . من وقتی از کانون جاذبه صحبت می‌کنم آن را به مثابه یک نقطه اتکای ارزشمندی می‌دانم که بدون آن نقطه واحد برپایی یک فضا امکان‌ناپذیر است . اما وقتی که فضا تشکیل شد در درون آن فضا ، روابط قدرت بین افراد و گروه‌ها ساختار آن فضا را می‌تند . افراد درون این ساختار قدرت بر اساس اخلاق و منافع‌شان رفتاری می‌کنند که به اخلاقی و غیراخلاقی تقسیم می‌شود . ماتریس من می‌گوید قواعد اخلاقی هم فضا توسط فرارزش‌های آن فضا محدود و مشخص می‌شود .

– در مورد کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها چه چیز بنیویروالی بوده که اینها را جذب می‌کرده است؟ در آن زمان فعالیت اقتصادی برای همه جذاب شده بود به گونه‌یی که هدف متعالی زندگی را همانا نفس فعالیت اقتصادی و انباشت ثروت می‌شمردند . نگاه ماتریسی من می‌گوید اگر چیزی تبدیل به کانون جاذبه شود اکثریت و اقلیت ، مذهبی و غیرمذهبی و کاتولیک و پروتستان را بدون تمایز مجذوب و مسحور خود خواهد کرد بنابراین می‌توانیم بگوییم جنبش پروتستانتیسم جنبشی بود که بقایای روابط قدرت قرون وسطایی و از آن میان اقتدار پاپ و کلیسا را به مبارزه طلبید و ایمان به پاپ و کلیسا را که در آن زمان بسیار توخالی و غیرجذاب شده بود به طوری که خود مقوله ایمان مسیحی به نظر می‌رسید دیگر پوک و توخالی‌شده است ، تبدیل به ایمان تازه‌نفس و پرنارژی و بسیار جزئی و منسجمی می‌کرد که هر چند پاپ و کلیسا رانی و طرد کرده‌اما به قول مارکس این کار را کرد تا خانه هر مومن مسیحی را تبدیل به یک کلیسا کند . اما اگر بگوییم که جنبش پروتستانتیسم در مقایسه با کاتولیسیسم به انباشت ثروت و فعالیت اقتصادی‌به عنوان هدف غایی فرد مسیحی کمک کرد نتیجه‌گیری درست و دقیقی نکرده‌ایم . در مورد پروتستانتیسم می‌توانی بگویی شورشی علیه اقتدار کلیسا را نداشتند و تمامی آن ساختار کلیسا را به هم ریخت ولی از نظر انباشت ثروت این مورد مشترک بودند .

پس اختلاف شما با وبر چیست؟ در واقع سر مساله علت است؟ واقعیت این است که چون بر تمامی آثار وبر احاطه نندارم ، حرف به حرف نمیتوانم بگویم بیشتری نمی‌توانم بگویم ولی در رابطه با ماتریس من دانم چه می‌گویم . نقد من از وبر تنها محدود به جنبه‌هایی است که در نگاه ماتریسی بین کاتولیسیسم و پروتستانتیسم مشترک است .

– وقتی در فضایی به سر می‌بریم که معطوف به کانون‌جاذبه هستیم ، خودمان نمی‌توانیم آن کانون جاذبه را به دست بگیرد . ماکس وبر هم به نظر می‌آید از همین زاویه به مساله بردازد از سوی دیگر طبق نظر شما وارد کانون جاذبه نوین می‌شوید که توجهی به آن نداریم و آن را نمی‌بینیم زیرا ما هنوز درگیر اثرات و عوارض کانون جاذبه پیشین هستیم و در واقع هنوز روی ما به کانون جاذبه جدید علمی از راه منطق و با اصلاح از راه علمی نمی‌رسید بلکه به آن با طور شهودی می‌رسید . به عبارت دیگر خود را رها از منطق و علم می‌کنید و از یک نظام الگویی اندیشگی به نظام الگویی اندیشگی دیگر پرش می‌کنید زیرا آنچه در یک پارادایم درست ، منطقی و موجه با بنا جاذبه احترام تسخیر شده‌اند اما خودشان به این تسخیرشدگی آگاه نیستند . چرا آدم‌های اوایل قرن بیستم چنین نبودند ، می‌دانیم که اگر در آن موقع اوضاع و احوالی مشابه زمان ما بود فوتوریست‌ها نمی‌توانستند بیانیه‌شان را با آن جملات توهین‌آمیز ردیف کنند . من وقتی از کانون جاذبه صحبت می‌کنم آن را به مثابه یک نقطه اتکای ارزشمندی می‌دانم که بدون آن نقطه واحد برپایی یک فضا امکان‌ناپذیر است . اما وقتی که فضا تشکیل شد در درون آن فضا ، روابط قدرت بین افراد و گروه‌ها ساختار آن فضا را می‌تند . افراد درون این ساختار قدرت بر اساس اخلاق و منافع‌شان رفتاری می‌کنند که به اخلاقی و غیراخلاقی تقسیم می‌شود . ماتریس من می‌گوید قواعد اخلاقی هم فضا توسط فرارزش‌های آن فضا محدود و مشخص می‌شود .

– در مورد کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها چه چیز بنیویروالی بوده که اینها را جذب می‌کرده است؟ در آن زمان فعالیت اقتصادی برای همه جذاب شده بود به گونه‌یی که هدف متعالی زندگی را همانا نفس فعالیت اقتصادی و انباشت ثروت می‌شمردند . نگاه ماتریسی من می‌گوید اگر چیزی تبدیل به کانون جاذبه شود اکثریت و اقلیت ، مذهبی و غیرمذهبی و کاتولیک و پروتستان را بدون تمایز مجذوب و مسحور خود خواهد کرد بنابراین می‌توانیم بگوییم جنبش پروتستانتیسم جنبشی بود که بقایای روابط قدرت قرون وسطایی و از آن میان اقتدار پاپ و کلیسا را به مبارزه طلبید و ایمان به پاپ و کلیسا را که در آن زمان بسیار توخالی و غیرجذاب شده بود به طوری که خود مقوله ایمان مسیحی به نظر می‌رسید دیگر پوک و توخالی‌شده است ، تبدیل به ایمان تازه‌نفس و پرنارژی و بسیار جزئی و منسجمی می‌کرد که هر چند پاپ و کلیسا رانی و طرد کرده‌اما به قول مارکس این کار را کرد تا خانه هر مومن مسیحی را تبدیل به یک کلیسا کند . اما اگر بگوییم که جنبش پروتستانتیسم در مقایسه با کاتولیسیسم به انباشت ثروت و فعالیت اقتصادی‌به عنوان هدف غایی فرد مسیحی کمک کرد نتیجه‌گیری درست و دقیقی نکرده‌ایم . در مورد پروتستانتیسم می‌توانی بگویی شورشی علیه اقتدار کلیسا را نداشتند و تمامی آن ساختار کلیسا را به هم ریخت ولی از نظر انباشت ثروت این مورد مشترک بودند .

پس اختلاف شما با وبر چیست؟ در واقع سر مساله علت است؟ واقعیت این است که چون بر تمامی آثار وبر احاطه نندارم ، حرف به حرف نمیتوانم بگویم بیشتری نمی‌توانم بگویم ولی در رابطه با ماتریس من دانم چه می‌گویم . نقد من از وبر تنها محدود به جنبه‌هایی است که در نگاه ماتریسی بین کاتولیسیسم و پروتستانتیسم مشترک است .

پروتستانتیسم از نظر ماتریس زیبایی چیست چون به هرحال شما نظریه ماکس وبر را هم نقد کرده‌اید؟

من نظریه ماکس وبر را نقد نکرده‌ام و صلاحیت این کار را هم ندارم . در بالا گفتم ماتریس من در این باره چه می‌گوید و با نظریه ماکس وبر همخوانی ندارد . این به معنای نقد نظرات ماکس وبر نیست بلکه به این معنا است که الگویی اندیشگی من در این مورد ، پیش‌آگهی کاملاً متفاوتی می‌دهد که با برخی از نتیجه‌گیری‌ها و استنتاجات ماکس وبر همخوانی ندارد . و در این مورد من صلاحیت دآوری ندارم ، طبیعی است که این صلاحیت مربوط به حیطه کار متخصصان تاریخ اقتصادی قرن ۱۶ اروپا است .

ماتریس من فقط این راهنمایی را می‌کند که شما متون انجیل‌ها را دارید که بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها مشترک است . بعد تعالیم لوتر در درباره فعالیت اقتصادی به عنوان وظیفه معنوی مومن مسیحی دارید . نظریه من می‌گوید بر وید ، ببینید کاتولیک‌های قرن ۱۶ متون انجیل را چگونه می‌خواندند و کجا‌های آن را جذاب می‌دیدند و کجا‌ها را نمی‌دیدند و انگار که آنها وجود ندارند ، از روی آنها می‌پریدند . نظریه من فقط به این مساله حساس است . به نظر می‌رسد کاتولیک‌های این زمان چه در اثر رنسانس و اومانیسم ، و چه در اثر آنچه آن زمان از آن به نسیب گذشته و اتیکان‌های جدید ، شد ، تا حدود زیادی بی‌اعتقاد شده بودند و کلیسا رفتن آنها از روی سنت و عادت بود و طبعاً این کاتولیک‌ها به جهت همین کم‌اعتقادی به قدر کافی مجذوب فعالیت اقتصادی بودند و کک‌شان هم نمی‌گزید که در انجیل در این باره چه نوشته شده است . اما جنبش لوتر ایمان پرنارژی و پرخون و تپنده‌یی در پروتستان‌ها ایجاد کرد که روندگان به جنبش پروتستانتیسم همانند گروندگان هر آیین نویی بسیار پرنارژی و باورمند بودند و در نتیجه وقتی متون انجیل را که در آن زمان تازه به زبان آلمانی در اختیار آنها قرار می‌گرفت ، می‌خواندند در مقابل آن قسمت‌هایی از انجیل که بهشت خدا را می‌ثروتمندان منبع‌الورود می‌کنند ، می‌رسیدند باید دچار سرگردانی کرده باشد و همین‌ها شاید لوتر را وادار کرده باشد که در زمینه فعالیت اقتصادی آن حرف‌ها را بگوید و این چیزی بود که کشیش کاتولیک به جهت ایمان نه چندان محکم کاتولیک‌ها نیاز به آن نداشت .

– به نظر من حرفی که می‌زنید نزدیک به نظریه‌یی است که دکارت می‌گوید ، چون شما هم تأکید روی سوژه می‌کنید ، سوژه‌یی که قرار هست یک متن را قرائت کند . فرض کنید من و شما متنی را از قرن ۱۶ قرائت کنیم ، ممکن است کانون جاذبه زیبایی برای من و شما متفاوت باشد و اصلاً لزومی ندارد من و شما که قرائت‌کننده هستیم کشف کنیم که کانون جاذبه زیبایی آن «کسب امور دنیوی» است . شاید شما از آن متنی این مورد را کشف کنید و من «نفی کسب امور دنیوی» را . شما از کجا می‌دانید که این اصل حاکم بر آن دوره بوده است؟ ممکن است کانون جاذبه زیبایی برای من و شما متفاوت باشد و اصلاً لزومی ندارد من و شما که قرائت‌کننده هستیم کشف کنیم که کانون جاذبه زیبایی آن «کسب امور دنیوی» است . شاید شما از آن متنی این مورد را کشف کنید و من «نفی کسب امور دنیوی» را . شما از کجا می‌دانید که این اصل حاکم بر آن دوره بوده است؟ ممکن است کانون جاذبه واحدی که مردمان آن زمان اعم از پروتستان یا کاتولیک را جذب می‌کرده به توافق نرسید اما احتمال اینکه موضوع شما درست نقطه مقابل موضوع من باشد و ضد آنچه من روی آن انگشت می‌گذارم انگشت بگذارید تقریباً صفر است زیرا من و شما مجبور خواهیم بود به نشانه‌های جذابیت توجه کنیم . ما جذابیت‌گرایش بی‌فنی امور دنیوی را در قرون وسطی داریم اما از رنسانس به بعد این گرایش دیگر جذاب نبود . چنین چیزی طبعاً در روابط قدرت روزمره بود ، من خاطره‌یی از بچگی‌ام را به یاد می‌آورم که وقتی پدرم یک بنای نو در حیاط‌مان ساخته بود در خانواده همسایه‌ها مان که بسیار سنتی و مذهبی بودند ، برای نوسازی منزل‌شان بحث شده بود و پدرشان مخالفت کرده و گفته بود ما به زحمت می‌توانیم در آن دنیا پاس‌خنگوی همین‌خانه نیمه‌خراب‌مان باشیم . اگر منزلی نو بسازیم چه کسی در آن دنیا جوابگو خواهد بود . ببینید این نوعی شیوه تولید کلام است که هنوز هم ممکن است در گوشه و کنار این مملکت تولید شود . امروزه همانند قرن بیستم پیش این شیوه‌های تولید کلام جزء انبوه طیف شیوه‌های تولید کلام‌اند که در مناسبات قدرت تولید می‌شوند اما هیچ کدام جذاب نیستند . برای بررسی یک نمونه از شیوه‌های تولید کلام اجازه بدهید از قرن ۱۶ اروپا به ۴۰-۳۰ سال پیش ایران برگردیم و به شیوه‌های تولید کلام در آن زمان توجه کنیم تا راهی برای پیدا کردن کانون جاذبه آن زمان بیابیم .

– با این حساب ماکس وبر هم می‌تواند ادعا کند با خواندن متون چند قرن گذشته به این نتیجه رسیده که اصل مسائل اقتصادی بوده است و از همین جا هم اختلاف کاتولیسیسم و پروتستانتیسم را کشف می‌کند . فرض کنید من و شما و مردی که از قرن دیگری آمده است «ویاتان» را بازخوانی می‌کنیم ، طبق نظریه شما ما باید هرکدام و به طور جداگانه به یک نتیجه برسیم ، جبراً ، پس چگونه می‌توانیم بگوییم فقط یک کانون جاذبه ، همه را جذب می‌کند و همه خطوط انحنا معطوف به یک کانون جاذبه زیبایی است؟

تضمینی نیست که همه ما به یک نتیجه برسیم اما اگر هدف ما این باشد که جذابیت‌های همه شمول دوره خاصی را پیدا کنیم طبعاً می‌توانیم در مورد اختلافات‌مان بحث و گفت‌وگوی داغی داشته باشیم و چه بسا بتوانیم راه‌های دقیق‌تر و حساس‌تری برای بی‌بردن به اینکه آنچه در آن زمان به طور اجماع جذاب بوده ، پیدا کنیم .

پی‌نوشت :-----

۱- **ماکس وبر ، «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» ، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پرسی منوچهری کاشانی ، انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران ۱۳۸۲ .**

خبر

درباره تلویزیون و ژورنالیسم

کتاب «تلویزیون و ژورنالیسم» اثر پی‌پی‌بروردیوست که توسط ناصر فکوهی ترجمه شده است . این کتاب که انتشارات لیر آن را به چاپ رسانده است ، شامل دو درس پی‌پی‌برودیو در کلاژ دو فرانس ، نخست دربارهٔ تلویزیون و سپس دربارهٔ مطبوعات می‌شود . این کتاب یکی از پرفروذترین آثار برودیو بوده است که نثر آن نسبت به سایر آثار این متفکر استثنایی قرن بیستم ، ساده‌تر و جذاب‌تر به شمار می‌آید . برودیو در این کتاب نشان می‌دهد چگونه تلویزیون از طریق دستکاری بر تصاویر و روابط میان آنها با اندیشه و کلام ، افکار انسان‌ها را به گمراهی می‌کشاند . از سوی دیگر در درس دوم دربارهٔ سلطهٔ مطبوعات ، برودیو ، به نقدی سهمگین علیه بخشی از مطبوعات به مثابه حوزه‌یی تقلیل‌گرایانه در عرصه اندیشه می‌پردازد . کتاب فوق توسط انتشارات آشیان (از مجموعه فرهنگ و علوم انسانی) منتشر خواهد شد .

پرسه زنی و زندگی روزمره

کتاب «پرسه‌زنی و زندگی روزمره ایرانی» توسط عباس کاظمی نوشته شده است . مولف در این کتاب یکی از مهم‌ترین فضاهای شهری ، یعنی مراکز خرید را بررسی کرده است . وی تلاش کرده‌است از طریق بررسی مراکز خرید ، در درجه نخست جنبه‌یی از زندگی روزمره ایرانی را روشن سازد و مرتبه بعد ، حضور اجتماعی و فرهنگی مردم را در این فضای مدرن تبیین کند ؛ و در نهایت آنکه اقی در جهت توضیح و تبیین «مدرنیته ایرانی» پیش روی علاقه‌مندان قرار دهد . مراکز خرید همانند سایر فضاهای مدرن بخش جدایی‌ناپذیری از زندگی شهریانند . چنین مراکزی در ایران نماد مدرنیته محسوب می‌شوند . خیابان‌ها ، کافی‌شاپ‌ها ، گیس‌نت‌ها ، رستوران‌ها ، فروشگاه‌های بزرگ ، شهربازی‌ها و پارک‌ها مراکزی هستند که در آن «صرف» قرضهٔ اسامی ایفا می‌کند . اما مصرف در چنین فضاهایی نشانهٔ کالاها و ابزارها محدود نمی‌شود . فضاها نیز در این مکان‌ها تولید و مصرف می‌شوند . چنین مصرفی همواره است با تولید معانی اجتماعی که تجربه در زندگی روزمره را باخلافیت امر مدرن رویاروی می‌سازد . فضاها و مراکز مدرن بخشی مهم از قلمرو زندگی روزمره محسوب می‌شوند . کتاب فوق توسط انتشارات آشیان (از مجموعه فرهنگ و علوم انسانی) منتشر خواهد شد .

موسسه مطالعاتی اندیشه سیاسی اقتصادی برگزار می‌کند

– تفسیر «پدیدارشناسی روح» مشهورترین اثر هگل توسط دکتر سیدجواد طباطبایی که این دوره به مدت دو ماه به طول می‌انجامد و از روز چهارشنبه ۲۸ /۱ /۸۷ از ساعت ۶ الی ۸ بعدازظهر نخستین جلسه آن شروع شده است .

– بررسی «نسبت دموکراسی و اقتصاد» توسط دکتر موسی غنی‌نژاد که این دوره نیز دوماهه بوده و در روز دوشنبه ۲ /۲ /۸۷ نخستین جلسه آن برگزار می‌شود .

– یازخانی تاریخ جامعه‌ایرانی در دوران گذار» توسط دکتر مصطفی افشاریاراست که این دوره دوماهه بوده و در روزهای یکشنبه برگزار و نخستین جلسه آن در تاریخ ۲ /۱ /۸۷ تشکیل شده است .

– فلسفه هنر توسط آریاست دادبه که این دوره نیز دوماهه بوده و در روز سه‌شنبه ۳ /۲ /۸۷ نخستین جلسه آن تشکیل شده است .

از علوم پژوهشگران ، دانشجویان و علاقه‌مندان دعوت می‌شود جهت شرکت در جلسات با روابط عمومی موسسه ۲۵-۸۸۴۴۳۸۲۳ تماس حاصل فرمایند یا به سایت www.ispet.ir مراجعه کنند .

همایش «زبان و جهانی شدن» در مصر برگزار می‌شود

همایش سالانه «زبان و جهانی شدن» به‌منظور اهتمام به آموزش زبان در راستای هویت و فرهنگ‌سازی ۲۱ آوریل (۲ اردیبهشت) به مدت دو هفته در مصر برگزار می‌شود . به گزارش مهر به نقل از محیط ، شرکت‌کنندگان در هفتاد و چهارمین همایش سالانه «زبان و جهانی شدن» موضوعاتی چون زبان و جهانی شدن و تعارضات معاصر ، علم و تکنولوژی و جهانی شدن ، دوری زبان و فرهنگ از هم ، هویت‌سازی و توسعه ، اندیشه‌زبان جدید و ترجمه ، ارتباط زبانی با فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و گرایش به زبان فرهنگ‌های مختلف در عصر جهانی شدن را مورد بررسی قرار می‌دهند . در این همایش پروفیسور اکمل‌الدین احسان‌اولفو دیرکل سازمان کنفرانس اسلامی سخنرانی می‌کند . شرکت‌کنندگان نمایندگان از کشورهای مصر ، ایران ، لیبی ، اردن ، فلسطین ، عراق ، قطر ، سودان ، الجزایر ، تونس ، مراکش ، عربستان ، سوریه ، یمن ، کویت ، موریتانی ، اسپانیا ، امریکا ، انگلیس ، ترکیه ، هلند ، رومانی ، سنگال ، نیجریه ، اندونزی ، چین ، پاکستان ، ازبکستان ، ژاپن ، هند ، آذربایجان ، قزاقستان و دیگر کشورها خواهند بود .

نشت‌های فلسفه تحلیلی

نشت‌های فلسفه تحلیلی که از زمستان۸۶ آغاز شده بود از اردیبهشت‌ماه سال جدید از سوی پژوهشکده فلسفه تحلیلی ادامه می‌یابند . به گزارش مهر ، نخستین نشت در سال جدید از ۹ اردیبهشت با بررسی «افعال گفتاری و معنای جمله» توسط محمود مرارید آغاز به کار خواهد کرد . نشت «سنتری بودن معنا» در روز ۲۳ اردیبهشت با سخنرانی مرتضی صادقات در پژوهشگاه دانش‌های بنیادی ، پژوهشکده فلسفه تحلیلی برگزار می‌شود . همچنین نشت «خطای مقلوبه در فلسفه تحلیلی» روز ۶ خردادماه با سخنرانی علی اکبر احمدی دانشگاه علامه طباطبائی برگزار می‌شود . این مجموعه نشت‌ها از ساعت ۱۶ ظهر ، میدان نیاوران ، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی ، پژوهشکده فلسفه تحلیلی برگزار می‌شود .